هو العلیم

لزوم شرعی ذکر برای حرکت سالک به سوی مبادی کمالیّه

شرح حدیث عنوان بصری ـ ورد و ذکر ـ جلسه ۱۷

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلوةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ

وخاتمِ النّبيّينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين

در بيان فقرات شريف حديث عنوان بصرى مطلب به اينجا منتهى شد كه امام صادق عليه‌السّلام به عنوان بصرى مى‌فرمايند:

«من در هر شبانه‌روز اوراد و اذكارى دارم و نبايد ارتباط با شما مانع آن اوراد و اذكار شود.»

لزوم تمرين و ممارست جهت فعليت پيدا كردن استعدادات اجمالى

عرض شد كه به‌طوركلى طبيعت انسان هيولانى و استعدادى است و لذا در ارتباط با كسب كمالات

نیز حالت استعداد و تهیؤ دارد؛ به‌عبارت‌دیگر همان‌طور که برای رسیدن به مسائل دنیوی اعم از علوم و حِرَف و صناعات و غیره به تمرین و ممارست نیاز است، در مسائل معنوی و سلوک روحانی نیز به ممارست احتیاج است.

بنابراین، برای به فعلیت درآوردن آن استعدادات اجمالی که نفس به‌واسطه نزول از مقام کبریائیتِ ذات حق واجد آن شده، به تمرین و ممارست نیاز است؛ لذا اگر این نفسی که به ماده و شئون دنیا تعلق گرفته، بخواهد از آن بریده شود و به عالم معنا صعود کند، باید ادوات و اسبابی در اختیار داشته باشد تا بتواند به‌واسطه آنها مراتب غیب را بپیماید و حُجُب غیب یکی پس از دیگری برای او منکشف گردد.

ضرورت ذکر در طی مراتب سلوکی، سنت نظام عالم تکوین

نظام عالم براین‌اساس است که بدون تمرین طی این مراتب ممکن نیست، و دیگر صحت و عدم صحت این اساس به ما مربوط نمی‌شود و نمی‌توان اعتراض کرد که چرا برای رسیدن به آن مقامات به

تمرین و تکرار عبادت و ذکر احتیاج است.

لیوانی که در دست بنده است، جسم سختی است که در تعارض با جسم نرم همیشه غالب است؛ حال اگر کسی آن را محکم به دست من بزند، درد می‌گیرد و شاید استخوان آن ترک بردارد یا بشکند، و این لازمه برخورد یک جسم سخت با یک جسم غیرقابل‌انعطاف است. وقتی انرژی از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شود، اگر آن جسم بتواند، مقابله و مقاومت می‌کند و اگر نتواند، آن را در خودش می‌پذیرد و این انرژی موجب متلاشی شدن آن جسم می‌شود؛ وقتی سنگی را در آب می‌اندازند، به‌جهت سنگینی وزنش در آب فرو می‌رود؛ تمام این مسائل براساس قوانین فیزیکی است و دلیل آنها با خود آنهاست.

نیاز ذاتی نفس هیولانی انسان به‌جهت فعلیت پیدا کردن استعدادات ظاهری

در این نظام نیز نفس انسان حالت هیولانی و استعداد دارد و برای اینکه به فعلیت و ظهور و بروزی برسد، به اعمالی نیاز دارد. من‌باب‌مثال اگر کسی بخواهد خطاط شود باید تمرین کند؛ اگر کسی

بخواهد راننده حاذق و ماهری شود، باید در اولین ساعات به تمرین تعویض دنده و امثال‌ذلک مداومت داشته باشد تا اگر دفعتاً در موقعیتی لغزنده و غیرمتعادل قرار گرفت، بتواند به بهترین شیوه عمل نماید. یک راننده حاذق باید قبلًا این طُرُق را تمرین کرده باشد و الّا اگر در خواب و مکاشفه هم این راه‌ها را به او بگویند، تا با دست خود درِ ماشین را باز نکند و پشت فرمان ننشیند و در کوهستان و زمین خاکی و یخ‌زده راه نرود، نمی‌تواند ماشین را کنترل کند.

درس خواندن طبیبی که در دانشگاه تحصیل می‌کند هیچ فایده‌ای ندارد، مگر اینکه بالای سر مریض معاینه بالینی کند و آنچه را خوانده با تجویز دارو پیاده کند و عکس‌العمل و نتیجه آن را ببیند؛ تنها دراین‌صورت است که طبیب بعد از مدتی ممارست داشتن، از آن مرحله استعدادی در موقعیتِ تحصیل، به مرحله فعلیت خواهد رسید. این مسئله لازمه طبع بشر است.

احتیاج مضاعف انسان به ممارست در امور باطنی

همین‌طور که نفس بشر در مسائل ظاهری به ممارست احتیاج دارد، در مسائل سلوکی هزاران برابر به تمرین نیازمند است.[1] واضح و مشخص است که اگر فقط یک روز، یک ساعت، یک لحظه، زمام نفس را برعهده خودش بگذارید تا یک کاری از روی هوی انجام دهد، یک‌مرتبه یک سال به عقب خواهید رفت؛ لذا در روایات بر مواظبت و مراقبت بسیار تأکید شده که اگر فردی یک اربعین ممارست داشته باشد، چه نتایجی حاصل خواهد شد.

اگر هر فردی در هر رشته‌ای دو روز را تعطیل کند، وقتی دوباره وارد آن رشته می‌شود، کند خواهد شد و آن سلاست و روانی، تهیؤ و آمادگی دو روز گذشته خود را نخواهد داشت.

ممکن است انسان در درس روز شنبه یک مقلّد، و در درس روز پنج‌شنبه یک مجتهد باشد و بعد از یک هفته دیگر به‌واسطه عدم تدریس و ممارست با شاگرد اجتهاد از او سلب شده باشد!

اگر کسی‌که مسئول مراجعه به پرونده‌ها و اسناد

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم مجاهدت با نفس رجوع شود به الله‌شناسی، ج ۱، ص ۳۳٤.

در یک اداره است یک هفته کار خود را تعطیل کند، وقتی دوباره بر سر میزش می‌نشیند آن روانی و آمادگی قبل را ندارد.

مسئله سلوک نیز همین‌طور است؛ البته با این تفاوت که در اداره‌جات دو روز پنجشنبه و جمعه تعطیل می‌شود، ولی سالکی که در راه خدا وارد می‌شود تعطیلی و مرخصی ندارد. افرادی که می‌گویند: «ما حالا وقت زیادی داریم، این دو روز را بگذرانیم، بعد توبه می‌کنیم» مسئله را متوجه نشده‌اند!

استمرار و مراقبه، مانع ایجاد حال استدراج

ازطرف دیگر ممکن است انسان به‌واسطه بعضی قضایا به استدراج مبتلا شود و به‌تدریج آن حالت انبساط و روحانیت ضعیف گردد؛ لذا باید مراقبه داشته باشد. اگر مراقبه نباشد، ممکن است که یک صحبت اثری در نفس بگذارد و درجه‌درجه او را تغییر دهد؛ در اینجا اگر انسان متوجه زنگ خطر شود و احساس کند آن حال قبل را ندارد، بالطّبع دیگر تکرار نمی‌کند؛ اما اگر متوجه نشود، با یک صحبت

دیگر یا نگاه به زن نامحرم به‌تدریج و پیوسته آن حال سابق خود را از دست می‌دهد تا اینکه یک‌مرتبه متوجه می‌شود که در وضعیت دیگری قرار گرفته است و با خود می‌گوید: (من چه عملی انجام داده‌ام که دیگر آن حال سابق را ندارم؟!)

ریشه استدراج در حسن ظنّ کاذبِ انتساب صرف به اولیاء الهی

علت این مسئله آن است که این افراد دچار یک دل‌خوشی و حسن ظنّ کاذب می‌شوند و با خود می‌گویند: (دیگر اسم ما در این دفتر ثبت شده است!) زهی خیال باطل! مرحوم والد حدود پنج سال قبل از فوتشان رفقای مشهد را جمع کردند و فرمودند:

انذار اکید علّامه طهرانی در سنوات آخر عمر پیرامون عدم انتفاع سالک از انتساب صرف به اولیاء الهی

پیمودن راه خدا تنها به حرف و گفتار نیست، بلکه توأم با عمل است. هر مقداری که انسان عمل کند ناجح و صاعد است و به هر مقداری که عمل

نکند عقب افتاده است.

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در فتح مکه بالای کوه صفا آمدند، و در وقتی‌که جمیع بنی‌عبدالمطّلب در حول‌وحوش آن حضرت جمع بودند و اجتماع عظیمی بود و بر کفار فائق شده بودند و مشرکین مطرود و منفور و شکست‌خورده و ذلیل و طُلَقاء حساب شدند، و قدرت و عظمت و عزت و شوکت انحصار بر آن حضرت و خاندان آن حضرت و بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطّلب داشت، در یک خطبه خیلی مختصر که مفادش را عرض می‌کنم فرمودند:

ای بنی‌عبدالمطلب، بدانید! حالا که اسلام غلبه کرده و عزت با اسلام است و خداوند ما را پیروزی داده و کلمه حق را بر کلمه باطل غلبه داده، خیال نکنید که به‌واسطه انتسابی که شما به من دارید کار تمام شده است و به قول‌ما خَرِتان از پل گذشته، و هر کاری و عملی انجام بدهید به‌واسطه انتساب با پیغمبر آخرالزّمان بخشوده و قابل اغماض است یا اینکه صحّه می‌خورد و پسندیده است؛ ابداً این‌طور نیست!

هرکسی در گرو عمل خود است، من در گرو عمل خودم هستم و شما هم در گرو عمل خودتان! إنَ (لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ) ؛ اگر من خودم هم عصیان خدا را به‌جا بیاورم ساقط می‌شوم و در درّه هلاکت سقوط می‌کنم.

این توصیه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به فرزندانش، و همه ائمه علیهم‌السّلام به فرزندان و اقرباء و خویشان و دوستان و نزدیکان آنها بوده است.

مسئله، مسئله‌ای نیست که انسان به‌صِرف انتساب بخواهد بهره‌برداری کند و جلو بزند، و برخلاف سنت تامّه پروردگار چیزی را به چنگ آورده و به‌دست آورد.

اگر این‌طور باشد خُب خدا ظالم است! خداوند که نسبت به همه موجودات به یک نظر عمل می‌کند. اگر بخواهیم در این موضوعات ببینیم که بی‌رویگی و بی‌عملی و صرف انتساب، ایجابِ مقام و منزلت و حرکت و وصول و اینها دارد، خُب این معلوم است که صددرصد غلط است. سلوک عبارت است از

عمل! سلوک راه خدا عمل است! سالک یعنی کسی که قدم راستین در راه می‌گذارد؛ و از همه کارهای او مهم‌تر توطین نفس است که در اول‌وهله باید کمر ببندد و خودش را به‌حول و قوّه خدا از همه آفات و عاهاتی که در این طریق است محفوظ بدارد.[1]

بی‌فایدگی ادراک اولیاء الهی، بدون عمل به دستورات آنان

شواهد و تجارب خارجی نیز مثبِت این قضیه است؛ چه بسیار افرادی که سال‌ها در خدمت بزرگان بودند و به چنین سرنوشتی مبتلا گشتند.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید:) پیغمبر مطلبی را به من نگفت که از دیگران کتمان کند، مطالبی را که به من گفت به دیگران هم گفت. (اولیاء الهی نیز برای همه افراد صحبت می‌کردند و مسائل را بیان می‌نمودند، اما از این میان بعضی از افراد با جدیت به مطالب عمل می‌کنند و بعضی عمل نمی‌کنند.[2] حال اگر شخصی مُدام بگوید: من بیست

---

[1] سوره یونس (۱۰) آیه ٤١.

[2] البته فقط منظور صِرف عبادات نیست؛ مراد از مراقبه، کلّیه دستورات و

سال در خدمت بزرگی بوده‌ام، تا وقتی‌که عمل نکند، فایده‌ای ندارد! لذا نصیب افرادی که به‌صِرف ارتباط و مراوده و حشرونشر داشتن بسنده می‌کنند، به همان مقدار است، و افرادی هم که به تمام مطالب و دستوراتی که بزرگان فرموده‌اند عمل می‌کنند، به نتیجه عمل خود خواهند رسید.

عکس این قضیه نیز صادق است؛ اگر شخصی که نورانیتی پیدا کرده است با مسائل مکدِّری مواجه شود، این قضایا کم‌کم آن حال و وضع قابل تغییرِ نفسِ او را تغییر می‌دهد و برمی‌گرداند. براین‌اساس است که بزرگان می‌فرمایند نفس باید تحت تربیت قرار بگیرد؛ اگر نفس تربیت نشود، براساس هوی و منویات خود مسائل را توجیه و حرکت می‌کند و اگر نفسی براساس توجیه حرکت کند دیگر رشد نخواهد داشت؛ نفسی رشد دارد که برخلاف اهواء حرکت نماید.

احکام تقبیل ید

حال که مطلب به اینجا منتهی شد، نکاتی را

کلّیه اموری است که انسان با آنها سروکار دارد.

راجع‌به مسئله تقبیل و دست بوسیدن عرضه می‌دارم.

گرچه مسئله احترام به‌جای خود محفوظ است، اما در روایات نیامده است که انسان باید دست هرکسی را ببوسد و حتی در دو روایتِ ذیل و سایر روایات، مطلب برخلاف این است:

روایتی پیرامون انحصار جواز دست بوسیدن به پیامبر و وصی او

روایت اول:

عليِّ، عن أبيهِ، عن إبنِ أبی عُمَيرٍ، عن زَيدٍ النَّرسيِّ، عن عليِّ بنِ مَزيدٍ صاحِبِ السّابِری، قالَ: «دَخَلتُ على أبی عَبدِ اللهِ عليهِ السّلامُ فَتَناوَلتُ يدَهُ فَقَبَّلتُها، فَقالَ:" أمّا إنّها لَا تَصلُحُ إلّا لِنَبیّ أو وَصیِّ نَبیّ." »[1] «**علی‌بن‌مزید می‌گوید: خدمت امام صادق علیه‌السّلام آمدم و دست آن حضرت را گرفتم و بوسیدم؛ حضرت فرمودند: "متوجه باش که تقبیل ید و اینکه دست مرا می‌بوسی، سزاوار نبی یا وصی نبی است."**»

روایتی پیرامون انحصار جواز تقبیل ید، به پیامبر و کسی که حکایت‌کننده از پیامبر است

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵.

روایت دوم از امام صادق علیه‌السّلام:

لا يقَبَّلُ رأسُ أحَدٍ و لا يدُه إلّا [يد] رسولَ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم أو مَن أُريدَ بِهِ رسولَ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلَّم.[1] **سر[2] و دست کسی را نمی‌بوسند مگر پیغمبر یا فردی که نشان‌دهنده و حکایت‌کننده از پیامبر باشد و انسان می‌خواهد به‌واسطه او به رسول خدا تقرب بجوید.**[3]

خلاف بودن روش متداولِ لزوم دست‌بوسی علماء

گرچه روایاتی بر لزوم بوسیدن دست پدر دلالت دارد، اما این سنّتی که افراد باید در هنگام ورود بر عالِم دست او را ببوسند و تواضع و احترام خود را به این کیفیت ابراز کنند، قطعاً خلاف و باطل است.

گرچه در زمان‌های سابق حتی پای سلطان یا

---

[1] همان.

[2] منظور از سر، پیشانی نیست.

[3] تحف العقول، ص ٤٥٠:

« قالَ الرّضا عليهِ السّلامُ: " لا يقَبِّلُ الرّجُلُ يدَ الرّجُلِ؛ فإنَّ قُبلَةَ يدِهِ كَالصّلاةِ لَه. "»

ترجمه:« امام رضا علیه‌السّلام فرمودند:" شایسته نیست مردی دست مرد دیگری را ببوسد؛ چراکه بوسیدن دست او، به‌منزله برای او نماز خواندن است."»(محقق)

سریر و پایه‌های تخت او را می‌بوسیدند وگویا بدن شریف پادشاه (!) بالاتر از این بوده که مورد تقبیل افراد واقع شود، اما سابقاً این مسئله میزان معتدلی داشته و درموردِ امام علیه‌السّلام و یا فردی که به‌خود نمی‌گرفته مطرح بوده است، نه نسبت به هر فرد و در هرجا و به هر کیفیت!

پاسخ مرحوم علّامه طهرانی نسبت به علت نبوسیدن پای مرحوم حدّاد

در اینجا مطلبی را از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه نقل می‌کنم که تابه‌حال برای احدی بیان نکرده‌ام. در آن ایامی که ایشان به‌جهت ناراحتی قلبی یک هفته در بخش خصوصی و یک هفته در بخش عمومی بیمارستان بستری بودند، بنده در خدمتشان بودم و از مسائلی که در ذهن داشتم سؤال می‌کردم. یک شب راجع‌به کیفیت ارتباط ایشان با مرحوم آقای حدّاد سؤالاتی پرسیدم؛ یکی از آن سؤالات این بود: «آیا شما تابه‌حال پای آقای حدّاد را بوسیده‌اید؟» فرمودند: «خیر.» عرض کردم: «چرا؟» ایشان فرمودند:

من دست آقای حدّاد را می‌بوسیدم، ولی نمی‌خواستم به‌عنوان اظهار تذلّل و تواضع، لطافت نحوه ارتباط من با ایشان در حدّ بوسیدن پا پایین بیاید.

می‌خواستم ارتباطم ظهوری داشته باشد که بعضی تصور تملّق و جابازکردن نکنند و نمی‌خواستم که در نحوه ارتباطم این مظاهر وجود داشته باشد و برای رسیدن به آن به این کارها متوسل شوم؛ اما دست بوسیدن بین شاگرد و استاد یک امر عادی و طبیعی است و بر تملّق یا یک مسئله غیرعادی حمل نمی‌شود.

این نکته برای بنده بسیار جالب، راه‌گشا و مهم بود. وقتی انسان به هزار نوع دیگر می‌تواند احترام کند، چرا کاری کند که در عرف یک عمل غیرعادی تلقّی شود و آن‌وقت به‌دنبال پاسخ‌گویی و توجیه آن برآید؟! چرا آن محبت و انس، نباید یک حالت عادی داشته باشد؟!

بنده بشخصه احساس می‌کنم که اگر فردی وارد شود و دست مرا نبوسد، برخی می‌گویند:) این فرد اصلًا خصوصیات اخلاقی و محبت را ندارد که دست

نبوسیده است (؛ این مطالب همه توهّمات و تخیلات است.

پاسخ مرحوم حدّاد در کراهت مرحوم علّامه طهرانی نسبت به دست‌بوسی مردم: «دست را از خود نبین!»

بهترین رفیق بنده شخصی است که با من معانقه کند و دست مرا نبوسد، گرچه مرحوم آقا به مرحوم آقای حدّاد عرض کردند:) من از اینکه مردم می‌آیند و دست ما را می‌بوسند ناراحت هستم. (و ایشان فرمودند:) دست را از خود نبین! (این حکم شامل ما نمی‌شود که از خود می‌بینیم و گیر داریم؛ زیرا احکام مترتّب بر موضوعات است و با تبدّل موضوع، حکم نیز متفاوت می‌شود؛ لذا ما مصداق این حکم نیستیم.

درخواستی اکید راجع‌به عدم تقبیل دست

غرض از ذکر این مسئله نعوذباللَه اشکال به کلام مرحوم آقای حدّاد نیست و ما خاک پای درگاه دوستان مرحوم آقا هم نمی‌شویم؛ دعا بفرمایید که إن‌شاءاللَه خداوند در آینده، نقایص ما را به کمالات تبدیل کند تا دست را دست خود نبینیم.

غرض در اینجا نحوه ارتباطی است که مرحوم والد درموردِ مرحوم آقای حدّاد نقل فرموده‌اند و دیگر به اینکه دیگران چگونه هستند کاری نداریم؛ ما چند نفری هستیم که دور هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم و انس و محبتی داریم و غیر از این کاری از دست ما برنمی‌آید.

از مدت‌ها پیش بعضی جریانات مرا متأثّر کرده است و نمی‌خواهم ارتباط بنده با دوستان و افرادی که بحمداللَه خداوند توفیق رفاقت و مصاحبت با آنها را نصیب فرموده به کیفیتی باشد که خارج از ضمیر من می‌گذرد. طبعاً هرکسی در مصاحبت و برخورد با رفیق خود توقعات متقابلی دارد؛ توقع مصرّانه بنده از دوستانم این است که دست مرا نبوسند. بنده فی‌حدّنفسه از زمان سابق نسبت به این قضیه متأثّر و مُتأذّی می‌شدم و میل دارم که این قضایا در ارتباط با رفقا و دوستان ما وجود نداشته باشد.[1]

دست‌بوسی‌ها و حریم‌های اعتباری، از

---

[1] نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷٤:
(... من نه به او، و نه به غیر او اجازه دست بوسیدن را نداده‌ام.»

مصادیق شئون دنیا

بنابراین درخواست حقیر از دوستان این است که صداقت و رفاقت و محبت و مودّت را در غیر از چنین موردی به بروز و ظهور آورند! ما چه الزامی داریم که حتماً همان عملی را انجام دهیم که بقیه انجام می‌دهند؟! آیا این سلام و صلوات‌ها و حریم قرار دادن‌های دیگران صحیح است که ما هم دنباله‌رو آنها باشیم یا همه از شئون دنیاست؟!

انتقادی از زیارت یکی از مراجع سابق در حرم امام رضا علیه‌السّلام

اهمیت امکان طواف بر گرد ضریح معصومین علیهم السّلام (ت)

در زمان شاه که هنوز دور ضریح حضرت علی‌بن‌موسی الرّضا علیه و علی آبائه آلافُ التّحیة و الثّناء، نرده نکشیده بودند و زن و مرد جدا نبودند،[1]

---

[1] اتفاقاً نرده کشیدن بر دور کعبه یا حرم‌های ائمه علیهم‌السّلام کار اشتباهی است و درصورتی‌که مشکلاتی در طواف زن و مرد با هم پیدا شود، می‌توانند دو ساعت مخصوص زنان و دو ساعت برای مردان قرار دهند. درهرصورت مسئله مهم در زیارت آن است که در اطراف ضریح امام علیه‌السّلام نباید بین زن و مرد حجابی باشد و افراد باید بتوانند دور حرم طواف کنند.

بنده در حرم مشغول زیارت بودم که دیدم یکی از مراجع گذشته درحالی‌که ده نفر برای او زوّار را کنار می‌زدند و کوچه باز می‌کردند، به زیارت آمده است! راه را باز کردند و ایشان به ضریح دست مالید و زیارتی کرد و بعد دوباره با فریاد «کنار برویدِ» آنها، زوّار کوچه باز کردند تا ایشان برگردد.

این زیارت به کمرتان بخورد! کجای این عمل، زیارت است؟ مگر بین تو و سایر زوّار چه فرقی است که باید کنار بروند؟! این زیارت نیست، فرعونیت و جهل و نفهمی است!

حکایتی از طواف مرحوم علّامه طهرانی به گرد ضریح امام رضا علیه‌السّلام

مرحوم والد دور ضریح امام رضا علیه‌السّلام طواف می‌کردند[1] و چون حال ایشان مساعد نبود، شخصی می‌خواست افراد را به‌جهت اینکه به ایشان برخورد نکنند، دور کند؛ وقتی متوجه شدند، فرمودند:

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون حکم طواف ضریح ائمه علیهم‌السّلام، رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۹۷.

آقا! هرکس مشغول به انجام کاری است؛ به زوّار چه کار دارید؟! همه می‌آیند و ما هم یکی از اینها؛ آن کسی که در وقت شلوغی به حرم می‌آید باید این لوازم را نیز به‌جان بخرد.

این چه حساب قرب و بُعدی است که ما در این مسائل برای خود قائل شده‌ایم؟! شاید آن بیچاره مفلوکی که سَلانه‌سَلانه با عصا به حرم می‌آید، هزاران مرتبه از بنده و امثال بنده به مقام و موقعیت علی‌بن‌موسی الرّضا علیه‌السّلام نزدیک‌تر باشد؛ چرا او را کنار می‌زنید؟! تمام این بیابروها و قُرق کردن‌ها، خلاف و از شئون دنیاست و این افراد بویی از رحمانیت پروردگار نبرده‌اند.

مرام امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السّلام این‌گونه نبوده است؛ روش امیرالمؤمنین در هنگام خانه‌نشینی و هنگامی که به حکومت رسید، بر یک منوال بوده است. اگر مرام بزرگان را ملاک قرار دهیم و به آن عمل نماییم، جلو می‌افتیم و الّا عقب خواهیم ماند.

نقصان ابدی مرتبه کمالی انسان در اثر تسویف

این نفس احتیاج به ممارست دارد. همان‌طور که

در جلسات گذشته عرض شد برای هر شخصی وقت محدودی وجود دارد که این سهمِ محدود یا تماماً در دنیاست یا مقداری از آن در دنیا و مقداری در آخرت است. اگر انسان حقّ این سهم محدود را در وقت مربوطه انجام دهد، به همان مقدار جلو خواهد بود و اگر انجام ندهد آنچه را خداوند از الطاف و نعماتش بعداً نصیب می‌کند جایگزین این سهمِ ازبین‌رفته نخواهد شد و اگر شخصی به فناء نیز برسد از حساب او کم خواهند گذاشت.

ظهور اثر استمرار مراقبه پس از فنای ذاتی در میزان سعه و ظرفیت سالک

اثر آن سهم در بعد از فناء که ظرفیت‌ها را تقسیم می‌کنند، مشخص خواهد شد؛ زیرا میزان بزرگی و سعه ظرفیتی که نصیب هر شخص می‌شود براساس تلقّی اسماء جمالیه و جلالیه پروردگار بعد از فناء است و الّا در مرتبه فناء که انسان ادراکی ندارد.

انسان در مرتبه قبل از فناء که هنوز جنبه رحمانی همه شوائبِ وجودی او را فرا نگرفته است، فقط مشاهداتی در عالم انیت و مقدّمیت دارد و در مرتبه فناء نیز به‌طورکلی ادراکی ندارد؛ بنابراین آثار تمام

این مقدّمات، تمرین‌ها، مراقبه‌ها و مجاهده‌ها برای بعد از مرتبه فنا خواهد بود. مرتبه انسان بعد از فناء به مقدار ظرفیتی که در هنگام وصول به فناء تحصیل کرده است، تقدیر و اندازه‌گیری می‌شود.

در دریا مَشک و ظرف پیدا نمی‌شود و غیر از آب چیزی نیست؛ ظرف را باید قبل از رفتن به دریا تحصیل نمود تا بتوان آن را از آب دریا پُر کرد و بیرون آمد.

بهره‌مندی و رفع عطش از بحر توحید، به میزان تحصیل ظرفیت

در دریا هرچه هست آب است؛ انسان به هر مقدار که قبلًا تحصیل ظرفیت کرده باشد، نصیب بیشتری از آب دریا برای رفع عطش و آبیاری مزارع و متنعّم کردنِ دیگران خواهد داشت. یک ظرف آب یک‌ساعته تمام می‌شود، اما اگر شخصی با خود یک لوله آب چهاراینچی از دریا بیاورد می‌تواند محله‌ای را سیراب کند و اگر یک رودخانه بیاورد، می‌تواند شهری را سیراب کند.

میزان ظرفیت وجودی رسول خدا

پیغمبر در این دریا رفت و با سعه و ظرفیتی که داشت غیر از خدا تمام مخلوقات اعم از عوالم ملائکه مقرّب مانند جبرائیل و میکائیل و روح‌القدس، عالم تقدیر و مشیت، جنّ و انس، مَلَک و فَلک، جماد و نبات، همه را گرفت و با خود بیرون آورد.

کلام علّامه طهرانی پیرامون تأثیر ابتلائات در اعتلای مقامات

اینجاست که به آن کلام عرش‌بُنیان مرحوم آقا می‌رسیم که می‌فرمودند:

من به این نتیجه غیرقابل‌انکار رسیده‌ام که به هرکس به هر مقدار که مقام بدهند، به همان مقدار هم ابتلاء می‌دهند.

فزونی ابتلائات رسول خدا و امیرالمؤمنین از تمام افراد بشر

البَلاءُ لِلوَلاء؛[1] براین‌اساس ابتلائات پیغمبر و در مرتبه بعد ابتلائات امیرالمؤمنین از همه افراد بشر بیشتر بوده است.

---

[1] ترجمه: «بلا و مصیبت اختصاص به اهل ولایت دارد.» (محقق)

ضرورت ابتلاء و تمرین در تربیت نفس بشر

خصوصیت نفس بشر چنین است که به همان مقدار که به ابتلاء نیازمند است، به کار و زحمت احتیاج دارد. اگر نفس انسان مانند مخزن بنزینی بود که با یک جرقه شعله‌ور می‌شد، دیگر نیاز نبود که برای روشن شدن مُدام کبریت زده شود. یک ماشین فرسوده در زمستان سرد با یک استارت روشن نمی‌شود، ولی یک ماشین نو با باتری نو و دست‌نخورده با اولین استارت روشن می‌شود؛ وضعیت ما، وضعیت ماشینی است که با این دنیا آغشته شده و از تهیؤ و آمادگی دور گشته است.

من مَلک بودم و فردوس برین جایم بود ❊❊❊ آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم[1]

هرچه بر سر ما می‌آید از خوردن آن گندمی است که ما را به این دنیا مبتلا کرد.

منبسط بودیم و یک جوهر همه ❊❊❊ بی‌سر و بی‌پا بُدیم آن سر همه

یک گهر بودیم همچون آفتاب ❊❊❊ بی گِره بودیم

---

[1] دیوان حافظ، غزل ۳۱۷.

و صافی، همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره *** شد عدد

چون سایه‌های کنگره

کنگره ویران کنید از منجنیق *** تا رود فرق از

میان این فریق[1]

در آن عالم کسی به کسی کاری نداشت؛ کسی از کسی طلبی نداشت؛ چک، سفته، دادگاه، زندان، مِلک من و تو و وکیلی وجود نداشت؛ غیر از خوشی، خرّمی، یک‌رنگی، انفاق، ایثار و جود، هیچ نبود.

سخن انسان از مال من و تو، ریاست من و تو، سلطنت من و تو، در این دنیا پیدا شد و بعد با سنگ‌اندازی، تهمت، دروغ و کلک در مقام به‌دست‌آوردن ملک و سلطنت دیگران برآمد، درحالی‌که خداوند به او مالی عنایت فرموده که برای او و خانواده‌اش تا آخر عمر کافی است.

باری، حالِ ما از جهت میزان آغشته و مخلوط شدن با این دنیا نظیر آن ماشین فرسوده و خراب است؛ بعضی از افراد با یک هُل دادن به حرکت

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر اول.

می‌افتند و بعضی دیگر را هرچه هُل بدهند مانند ستون به زمین چسبیده‌اند و اصلًا حرکت نمی‌کنند. ما به دنیا و زخارف آن از یک ستون هم بدتر چسبیده‌ایم و فقط خداوند علّام‌الغیوب و ستّارالعیوب می‌داند که در پنهان چه خبر است!

در مقابل عده‌ای نیز هستند که استارت‌نخورده در حرکتند و باید آنها را گرفت؛ مثلًا در مقام جود تا حدّ اسراف و اشکال بخشش می‌کنند؛ خداوند به پیغمبرش می‌فرماید: (وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ).[1] «درموردِ انفاق نه چون دستِ بسته و به‌گردن‌غل‌زده، به‌مقدار کم اکتفا کن و نه آن‌قدر دستت را باز کن که برای خانواده و زندگی خودت چیزی باقی نماند.»

این نفس به تمرین و ممارستِ دائم احتیاج دارد و این ممارست «ذکرُاللَه (است. آنچه موجب می‌شود انسان از توجه به عالم کثرات خارج شود و جنبه استعداد در او به فعلیت برسد، توجه به مبدأ و حقِ مطلقی است که هیچ‌گونه شائبه‌ای از کثرت و

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۲۹.

تعین ندارد؛ لذاست که ائمه علیهم‌السّلام ما را به ذکر پروردگار دعوت می‌کنند.

اهمیت ذکر در سیره معصومین علیهم‌السّلام

در روایاتی راجع‌به اهمیت ذکر و اینکه بدون توجه و ذکر نمی‌توان به مقصد رسید و اینکه چرا مؤمن به ذکر و استدامه آن احتیاج دارد، اشاراتی شده است. افرادی می‌گویند اذکار با کیفیات خاص و تعداد معین، همه اباطیل صوفی‌ها و دراویش است، درحالی‌که ائمه علیهم‌السّلام درست عکس این مسئله را بیان فرموده‌اند.

کلام امام صادق علیه‌السّلام درمورد نیاز بی‌حدّ انسان به ذکر

در اصول کافی، باب «ذکرُ اللهِ عزَّ و جلَّ کثیرًا»، ابن‌قدّاح از امام صادق علیه‌السّلام روایت می‌کند که آن حضرت می‌فرمایند: **ما مِن شَیءٍ إلّا و لَهُ حدٌّ ینتَهی إلیهِ إلّا الذِّکرَ، فَلَیسَ لَهُ حدٌّ ینتَهِی إلیهِ. فَرَضَ اللهُ عَزَّ و جَلَّ الفرائضَ، فَمَن أدّاهُنَّ فَهُو حَدُّهُنَّ؛ و شَهرَ رَمضانَ، فَمَن صامَهُ فَهوَ حَدُّه؛ و الحَجَّ، فَمَن حَجَّ فَهو حَدُّه إلّا الذِّکرَ؛ فإنّ اللهَ عزَّ و جَلَّ لَم یرضَ مِنهُ بالقَلیلِ و لم یجعَل**

له حَدًّا ينتَهى إليه.

ثُمّ تَلا هذهِ الآية: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً* وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا)[1]، فقالَ: **لم يجعَلِ اللهَ لَهُ حَدًّا ينتَهى إليه**[2].

«هر مسئله‌ای حدی دارد که به آن حد تمام می‌شود، مگر ذکر پروردگار که به هیچ حدی منتهی نمی‌گردد. خداوند متعال فرایضی را (مانند نماز، روزه، حج، خمس و زکات) واجب فرموده است؛ کسی‌که آنها را ادا کند، حدّ آنها را ادا نموده است. خداوند روزه ماه رمضان را واجب فرموده، پس کسی که آن را روزه بگیرد حدش را به‌جا آورده (و دیگر نباید شوال را روزه بگیرد)؛ خداوند حج را فرض نموده، پس کسی‌که حج کند حدش را به‌جا آورده است؛ فقط ذکر پروردگار است که خداوند برای آن حدی را قرار نداده است و به قلیل از آن رضایت نمی‌دهد.

سپس این آیه را تلاوت نمود: ای افرادی که

---

[1] سوره احزاب (۳۳) آیه ٤١ و ٤٢.

[2] الکافی، ج ۲، ص ٤٩٨.

ایمان آورده‌اید، ذکر خدا را بسیار بگویید و هر صبح و عصر تسبیح او را به‌جا آورید و سپس فرمود: براین‌اساس خداوند برای ذکر تعداد خاصی را به‌عنوان حد قرار نداده است.»

روایت امام صادق از مداومت امام باقر علیهما السّلام بر ذکر و ورد

ابن‌قدّاح در ادامه این روایت، از امام صادق علیه‌السّلام نقل می‌کند که‌فرمودند:

وكانَ أبي عليهِ السّلامُ كثيرَ الذِّكرِ. لَقَد كُنتُ أمشي مَعَه و إنّهُ لَيَذكُرُ اللهَ، و آكُلُ مَعَهُ الطّعامَ و إنّهُ لَيَذكُرُ اللهَ، و لَقَد كانَ يحَدِّثُ القومَ و ما يشغَلُهُ ذلكَ عَن ذِكرِ اللهِ. و كُنتُ أرى لِسانَهُ لازِقًا بِحَنَكِه يقولُ: «لا إلهَ إلّا اللهُ.» و كانَ يجمَعُنا فَيَأمُرُنا بِالذِّكرِ حتّى تَطلُعَ الشَّمسُ؛ و يأمُرُ بِالقَرائَةِ مَن كانَ يقرَءُ مِنّا؛ و مَن كان لايَقرَءُ مِنّا أمَرَهُ بالذِّكرِ. و البَيتُ الّذي يقرَءُ فيهِ القرآنُ و يذكَرُ اللهُ عزّ و جلّ فيهِ، تَكثُرُ بَرَكَتُه و تَحضُرُهُ المَلائكةُ و تَهجُرُهُ الشّياطينُ و يضيءُ لِأهلِ السّماءِ كما يضيءُ الكَوكبُ الدُّرّيُّ لِأهلِ الأرضِ و البَيتُ الّذي لايُقرَءُ فِيهِ القرآنُ و لا يذكَرُ اللهُ فيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ و تَهجُرُهُ الملائكةُ و تَحضُرُهُ

الشّياطينُ.»[1]

«پدرم (امام باقر علیه‌السّلام) بسیار ذکر می‌گفت. من با او راه می‌رفتم درحالتی‌که زبانش به ذکر خدا می‌گردید؛ با او غذا می‌خوردم درحالتی‌که در بین غذا ذکر می‌گفت؛ با مردم صحبت می‌کرد اما این حدیثِ با قوم، او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت.[2]

من می‌دیدم که همیشه زبان پدرم به سقّش چسبیده[3] (بدون صدا زبانش در حرکت است) و دائماً "لا إله إلّا الله" می‌گوید.

پیوسته در هنگام بین‌الطّلوعین فرزندانش را جمع می‌کرد و به ذکر امر می‌نمود تا اینکه خورشید طلوع کند؛ هرکسی که از ما قرآن می‌خواند به قرآن‌امر می‌کرد و هرکس که قرآن نمی‌خواند، به ذکر امر می‌فرمود.

منزلی که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا باشد، برکتش زیاد می‌شود و ملائکه در آن وارد و شیاطین

---

[1] همان، ص ٤٩٩.

[2] بالطّبع هنگامی که امام باقر علیه‌السّلام صحبت می‌فرموده‌اند آن افراد گوش فرا می‌داده‌اند و در فاصله‌ای که آنها متقابلًا صحبت می‌کرده‌اند، آن حضرت به ذکر اشتغال داشته‌اند.

[3] حَنَک در لغت به‌معنای سَق است.

از آن دور می‌شوند، و آن منزل برای اهل آسمان نور می‌دهد همان‌طور که ستاره فروزان برای اهل زمین نور می‌دهد؛ اما خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نباشد، برکتش کم می‌شود و ملائکه از آن بیرون می‌روند و شیاطین جایگزین می‌شوند.»

تأثیر تکوینی ذکر بر محیط

جای هیچ شکی وجود ندارد که اگر شما به منزلی وارد شوید که در آن ذکر خدا نباشد، کدورت قلب پیدا می‌کنید؛ اگر به‌جای یک تابلوی ذکر، یک منظره نامناسب در اتاق خود بگذارید، حال شما عوض خواهد شد. اگر در اتاقی ده دقیقه قرآن تلاوت شود و سپس ده دقیقه موسیقی نواخته شود، حال شما در هرکدام از این دو صورت متفاوت خواهد بود؛ اگر بزرگی از بزرگان وارد اتاقی شود و فرد مکدّری وارد شود، حال شما تغییر خواهد کرد؛ اگر در حرم حضرت معصومه علیهاالسّلام وارد شوید، آن حال‌وهوا در شما تأثیر دارد؛ این تغییرات واقعیاتی تکوینی است که نمی‌توان با آن جنگید و مقابله نمود.

کلام رسول خدا پیرامون برتری ذکر بر جهاد

در راه خدا

امام صادق علیه‌السّلام در ادامه روایت می‌فرمایند:

وقَد قالَ رسولُ اللَه صلَّی اللَه علیهِ و آلِهِ و سلَّمَ: «أ لا أُخبِرُکُم بِخَیرِ أعمالِکُم لکم، أرفَعِها فی دَرجاتِکم و أزکاها عندَ مَلیکِکُم، و خَیرٍ لَکم مِن الدّینارِ و الدِّرهَمِ، و خَیرٍ لَکم مِن أن تَلقَوا عَدُوَّکُم فَتَقتُلوهُم و یقتُلوکُم؟» فقالوا: «بلی.» قالَ: «ذِکرُ اللَه عَزَّ و جلّ کثیرًا.»[1] «**جدم رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: "آیا به شما نگویم بهترین اعمالتان چیست؟ عملی که شما را نسبت به سایر اعمال بالاتر می‌برد و در نزد پروردگارتان خالص‌تر می‌گرداند، و از درهم و دینارِ این دنیا برای شما بهتر است، و از آنکه با دشمن خود بجنگید و بکُشید و کشته شوید نیز برای شما بهتر است!" گفتند: "بله یا رسول‌اللَه!" فرمود: "یاد و ذکر بسیار خداوند است."**»

میزان کسب فیوضات الهی به‌مقدار اشتغال به ذکر

در خاتمه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند:

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

جاءَ رَجُلٌ إلَى النَّبیِّ صلَّی اللّه علیهِ و آلِهِ، فقالَ: «مَن خَیرُ أهلِ المَسجدِ؟» فقالَ: «أکثرُهُم لِلَّهِ ذِکرًا.» و قالَ رسولُ اللّه صلَّی اللّه علیهِ و آلِهِ و سلّمَ: «مَن أُعطِیَ لِسانًا ذاکِرًا فَقد أُعطِیَ خَیرَ الدّنیا و الآخِرةِ.» و قالَ فی قولِهِ تعالی: (وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ)[1] قالَ: «لا تَستکثِر ما عَمِلتَ مِن خَیرٍ لِلَّهِ تعالی.»[2] «شخصی نزد پیغمبر آمد و گفت:" بهترین افرادِ اهل مسجد چه کسانی هستند؟" رسول خدا فرمود:" کسانی که بیشتر ذکر خدا می‌کنند." و فرمود:" خیر دنیا و آخرت به کسی داده شده که لسان و زبان ذاکر داشته باشد." و حضرت در تفسیر آیه بر کسی منّت مگذار، درحالی‌که عمل خود را بزرگ و بسیار ببینی و نسبت به آن دچار عُجب شوی فرمودند:" آنچه را از عمل خیر برای خداوند متعال انجام داده‌ای، زیاد مشمار."»

این روایت می‌رساند که مؤمن به هر مقدار به ذکر الهی اشتغال داشته باشد، به همان مقدار می‌تواند

---

[1] سوره مدثّر (٧٤) آیه ٦.

[2] الکافی، ج ٢، ص ٤٩٩.

فیوضاتی را که در اثر جنبه ملکوتی ذکر بر قلب نازل می‌شود، استجلاب نماید. اذکار الهی نیز با یکدیگر تفاوت دارند و هرکدام دارای خصوصیاتی است که إن‌شاءاللَه در مجالس بعد بیان خواهد شد.

اللَهمّ صَلّ علی محمّدٍ و آل محمّد